

وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

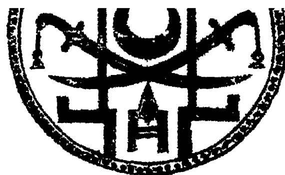
الحمد لله رب العالمین که این نثر معظم و مکرم مسمی بہ

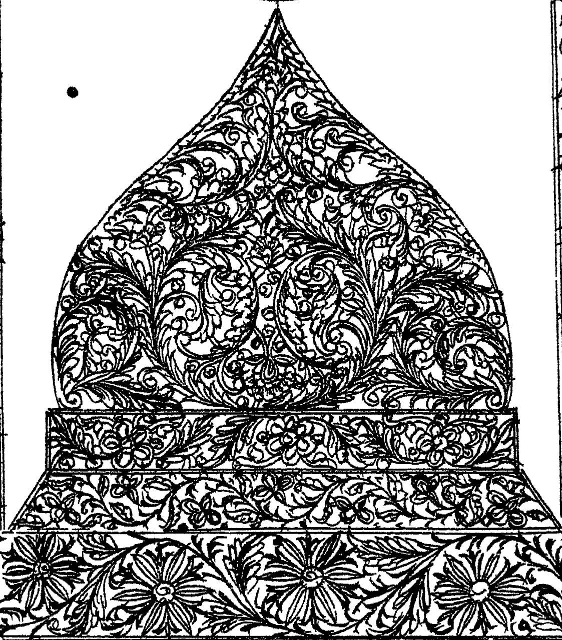


عقل از سرادق بخت انشای خسروانی

حسب الارشاد حضور فیض گنجور [illegible] ریاست مصطفی آباد [illegible]

در مطبع حسینی ملقب به رئیس المطابع جلوهٔ ظهور یافت





بسم الله الرحمن الرحیم

زهی آفریدگار بیچون داور دادار همیون

طرازندۀ چرخ ترسی فرازندۀ عرش و کرسی

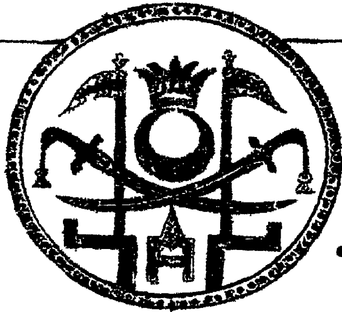
مضیئ شموع علوم ناظم لآلی نجوم آرایشگر مطلع

الحبیب حوریان همه غنج و دلال نگارندۀ دو پوسته

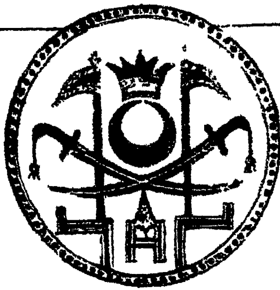
دو رنگ زبان جادو مقال دلبری آموز ابروی

مقوس خونخوار طغرا نویس منشور حسن بر نیک

ف١ چرخ ترسی ترس بالضم یعنی سپر است ۱۲ منتخب
حمدی در تاریخ نادری می آرد
فرد
سر در یکه از سهم خدنگش
سطح زمین از چرخ ترسی سپر کشیده
ف٢ مضی بالضم یعنی روشن کننده ۱۲ منتخب
ف٣ دو پوسته یعنی وصلی با
۲

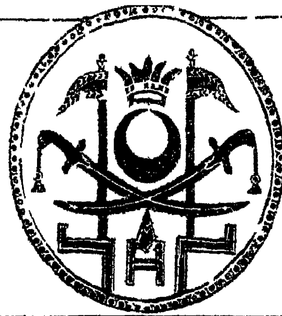


بطرهٔ طرار لعلی آمیز انگاره سپهر از شفق صبح و مسا
رونق بخش کرده ماه و مهر بسفیداب نور و ضیا
تاب ده چهرهٔ در یتیم در بطن صدف، خال نه رخسارهٔ
زمین از سنگ و خذف، رحیمی که بشوارق هویت
وجنات کثرت را برافروخته صور مرئیات را
بمرآت خانهٔ کونی جلوه ظهور داده، حکیمی که بکمال
حکمت کامله عامه موجودات خارجیه را بخلعت لیاقت
و استعداد مخلع گردانیده یکی را کامل و یکی را ناقص
نام نهاده، صاحبقران قدرتش نمرود و ابراهیم را
از یک پردهٔ خفا بدر آورده یکی را خلیل جلیل خود خواند
و دیگری را بدور باش قهر و غضب از پیش راند



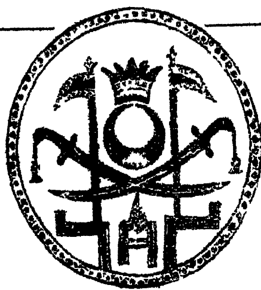
دایهٔ رحمتش ابن عمران و فرعون را در یک مهد پرورده + یکی را
بعطای حلهٔ رسالت سیارارم ذات العماد قبول ساخت +
و دیگری را بدعوی کاذبهٔ الوهیت بغرقاب[1] پرپیچ و تاب عتاب
انداخت + کارساز خلقتش چنانچه مقابل نور ناری + و عقب خزان
بهاری + و دنبال ایام مسرات + شام حادثات + و در پی شهد حیات
شرنگ[2] ممات آفریده + همچنین هرگمراهی را خضرراهی + و هرجانکاهی را
استانه جاهی + و هر مملکت را سروری + و هر ملت را پیغمبری مقرر نمود +
همبرین منوال تا زمانی نسیم صنعتش برنگ و بوصفت با هر گلی می آمیخت
و غالیهٔ طرفه بوقلمونی امتحاناً بر رخ هر موجودی می بیخت + گاهی
گلبرگ نازک عیسوی را به شبنم افشانی جانبخشی گل گل خرم و خندان +
و حینی گلزار بیخار خلیل را چون ادواح خلد برین شاداب و ریان +
وقتی در پیراهن یوسفی جا گرفته نرگس بی بصر یعقوب را روشن +
دمی برازاهیر آمال ذوالنون[3] بردمیده گلستان جاهش را مالامال

[1] غرقاب بروزن چرخاب آب عمیق را گویند که نقیض پایاب است ۱۲ از برهان
[2] شرنگ بروزن پلنگ بمعنی زهر است ۱۲ از برهان
[3] ذوالنون لقب حضرت یونس علیه السلام ۱۲ منتهی الارب

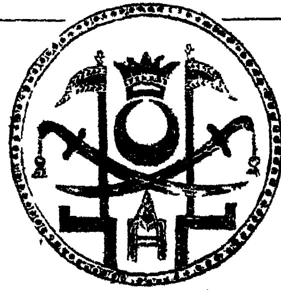


شگفتن می فرمود، رفته رفته بچار باغ آفرینش آنحضرت والاجناب
یسین خطاب آرا گرفت که عرش برین به تقبیل اقدامش پا بزمین
میگذارد، و فلک برای تماشای بزمش با یک ابرو هزاران چشم
میدارد، زمین و زمان در فضای قدرتش چنانکه در هوا مشت
غباری، گردون گردان بحضور تمکینش بدانسان که مقابل سکون اضطرابی
لیلی شام در فراق پرستارانش از هلال کج ابروست، و سینه قمر
از نشدن بادریسه بارگاهش محتاج رفو، بانتظار اعجازش عاید
شب بیدار ماهتاب ازازل گریخته خوابی، و بردیوانگاه یکتائیش
مصداق عبودیت حجابی، فردوس خاشاک فشانده بساطش
که بموجه شمال مهرش اوج گزین گردیده، دوزخ اخگر کانون قهرش
که برای سوختن ارواح شیاطین تا اسفل السافلین رسیده، زورآزمای
که بضربه گرز گرانش روح مخالفان سرهنگ از قالب ناپاک
چون شرار از سنگ بیرون جسته، دادگستری که بطنطنه سیاستش

۱ بادریسه ...
... چوبی باچرمی باشد که در گلوی ...
... نصب کنند ...
۲ ... بادریسه گویند ...
گریخته خواب یعنی ...
۵ ...
۳ دیوانگاه ...
محل نشستن ...



لشکر صد فتنه در گوشه چشم غمزه طرازان محصور نشسته بکریمی که
نظر لطف بر بی زبانان حیرت خانه هیچمدانی انداخته خزانه گنج
قفل خاموشی از دهان طیور و وحوش بر کشود بحکیمی که غبارهٔ
از چشم حقیقت بین ابو تراب بطرفة العین دور ساخته ابرو کمان
خفته نگاه را بگلاب افشانی صحت و شفا بیدار فرمود از فیضان
دست حق پرستش مجنونان را لیلی عقل و کیاست دلربایانه در کنار
و از وزیدن نسیم دعایش ابر رحمت در عین قحط و غلا بر ساحت
هستی مروارید بار به اثر اعجازش شجر و حجر با چچه دلربای طوطی
بل با ترنم بلبلان سدره و طوبی در قیل و قال به لعاب دهانش
که در بیر حدیبیه ریخته زمزم خاک نشین و کوثر غرق عرق انفعال
به اوجگاه جلالش مهر خاوران ذره مثال سرگردان و آوارهٔ
و به اشارهٔ کلک انگشتش دائرهٔ بدر کامل چون های دوچشمی دو پاره
ظلمتی که به پرتو شمع تلقینش از قلوب روشندلان کناره گزیده



بر بخت دشمنانش محیط گردیده + و خاری که خار چین ید اتیش

از گل زمین طالع مخلصان فرو چیده بچشم اعدایش خلیده + از ایجان

بنگاهش ثور را بخیال پیری زیر گردون نگیرند + و اتصال نو

دفترش ورق مشکوک آسمان را برای تحریر سیاق کاهی نه پذیرند +

کمندش دراز از آن است که سلسله اش بیک واسطه بذات

قدیم پیوسته + کمانش در ناز از آنکه گوشه اش باز مرقاب قوسین

عهد مواخات بسته + از صیت شجاعتش هزبر نیستانی چون تصویر

قالی پامال موران + و از آوازه رفعتش خورشید را از شعاع دست

حیرت ستون زنخدان + اگر قاف وقارش بر نه فلک گران

لنگر نگشاید مجموعه عالم را چون صدف گرداب نشین غرق بحر

خجالت توان دید + اگر نسیم خلقش بعرصات ملک و ملک بوزیدن

در آید از خار سر گرش زلت بوی گل سوری معرفت میتوان شنید +

بدیوان ضعیف نوازیش اگر دریا شکستن حبابی قطره زن شود

له از ایجاد ... نقایس النفائس و لفظ ... از ایجاد ... بستن لفظ از ایجاد آورده ... این لغت ترکی ... است و مصدر ... و این لغت ترکی

له بنگاه بالفتح ... مستعمل فارسی ۱۲

جای رخت و اسباب خانه ۱۲

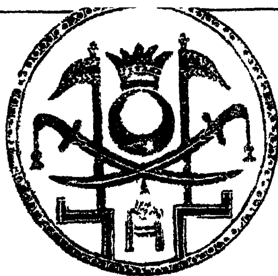
له اتصال نویس نام عهده ... پیرزاده خود وارد ترکیان در مجموع القلوب ... معروف ... می آرد بصفحه ۲۲۴ نسخه مطبوعه ... اتصال نویس فرد اول دفتر مقالات یعنی قلم سوده رقم ... نطق روح پرور حیات بخش ... نقطه ... نیست در جی

این صفحه صحیفه چنین نگارش یافته ۱۲

له فلک بالضم کشتی ۱۲ مفرد و جمع هر دو آمده ۱۲ از منتخب

له زلت بالفتح بمعنی لغزش

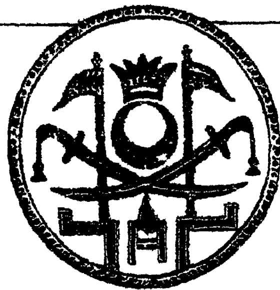
از منتهی الارب ۱۲



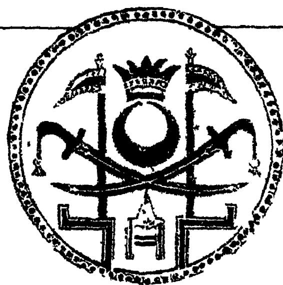
به نیروی حراستش زنجیر موجش دریاست؛ به شبستان عاجزپروری او
اگر تار عنکبوت با سلسلهٔ مستحکم کهکشان دم تساوی زند زیبا
از هیبتش بهرام خنجر دار عاجزانه بحصار سپهر پنجمی شتافته؛ و از عدل
شاهد شمع بخوف سوزش پروانه در حجلهٔ فانوس قرار یافته؛
عماری نشینان معرکه آرای حکمش فیل بدست سحاب لجاب برق
رده اند که تیرباران بلا بسر آتش نبارد؛ و کشکچیان مریخ بند حرمش
طراریغمای فلک را برسن کهکشان محکم لبته اند که آباد جور و ظلم
از جیب و دامان بر نیارد؛ از گلگونی سر سوفارش دهن تنگ
حوریان را قطرات شرم از دندان بیرون چکیده؛ از تیزی ناوک
اندازش چشم خونچکان زره در آغوش تهمتنان صورت خواب
ندیده و خیال هم ندیده؛ سلیمان بحلقهٔ خدمتیانش نه بیا تراز نگین در انگشتر
خضر در جرگهٔ آمداز اتش خوشنماتر از آب در گوهر؛ بر کاب ملازمانش
سکندر را خدمت آیینه داری؛ در زمرهٔ معمارانش فغفور را شغل چینی کاری

لحکم یعنی پاسبانی ست و
لحکمی یعنی پاسبان ۱۲ از لغات
ترکی
قطرات شرم از دندان بیرون چکیده
حاصل معنی آنکه دندان و دهن حوریان
...

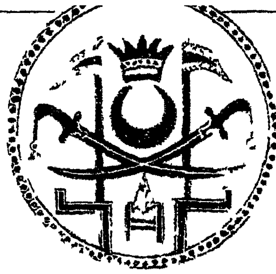
از بحار عجم



دشمنانش مدبسمانه فرقان لبسالت سپهرش شریک غالب
مهر رسالت؛ بحضور صدای تیرش صیحه صور نغمه چنگ و رباب
به پیشگاه تابش صمصامش بارقه برق البصر کرمک شب تاب
دار و گیر احتسابش رزان را بجرم پیدایش می موکشان بدار
دار رسیت کشیده؛ حل و عقد تنبیهش صرصر و دبور را بجرم استیصال
کو بکو تشهیر گردانیده؛ از بیم تیر چار پر عتابش چشم بوالهوسان
نگاه هرزه مرس را در سیه خانه مردمک نشانده؛ از سهم حد
قبقاج قهرش چین کبر و غروری در کمانخانه ابروی فرو نخوتیان
باقی نمانده؛ مایه که نقاد طبعش بصدول پسندیده زر کامل عیار
ایمان؛ متاعیکه میزان دو چشمش بیک سنخ منه نسنجیده کان
لعل و مرجان؛ شمشیر شرعش ارکان جهالت را سر انداخته؛ تدبیر شریعتش بنیان
ضلالت را برانداخته؛ فره جلالش ممعقه باصره سروری؛ و ممه غره
ناصیه پیغمبری؛ انگشت نگین خاتم سلیمان ماهچه رایت آسمان سایش؛



آنکه طرهٔ مسلسل بالقیس پرچم لوای عالم گشایش زلف حوریان حلقه
بجوش خم کمندش خورشید محشر رخشنده سنان رمح بندش رقم
التفاتش بهشتی سواد خامهٔ خشمش صور نثرا شفقتش غبارهٔ دسیه
بهرامش چاک پیرا حسینهٔ برقش لمعهٔ قندیل شبستان سحابش باغبانی
گل بدامان خاکپایش عنبر خذف راهش گوهر گل کویش صندل
خاشاک صحنش مخمل نعلینش بحر وحدت را دو ساحل وزبانش
رسول فصاحت را جای وحی نازل از وصفش همین بس که ممدوح محمود
جهان ست از حسنش همین کافی که محبوب شایق انس و جان
یعنی خداوند رفرف سر فرگردون سیر شاهنشه سلیمان دیو
لقمان مشیر شهریار کونین خداوند ثاتین فاتح جنگ بدر و حنین
مقیم مقام قاب قوسین فص خاتم کشورگشائی سجل صک فرمانروائی
جالس اورنگ خدائی علت غائی وجود و پیدائی صندلی نشین
بارگاه سرمدی سیاه هفت قلعهٔ زبرجدی مخزن انوار صمدی



معدن اسرار احدی، هادی طرق و سبل، مالک ذو الفقار و دلدل

اکرم وانجم رسل شافع و رافع کل معنی رمز یسین و طه، ماه شب افروز

سبحان الذی اسری خاقان انبیا برهان اصفیا خیر الوری

بدر الدجی احمد مجتبی محمد مصطفی علیه من صلوات الله انماها

وازکاها صلوة طیبة مطهرة دائمة الی یوم القیام بعد من

فعد و قام که تا عنقای مرصع پر حمد و ثنا بر قلل بلند نظم و بیان

بیاوری شهپر انامل و بنان نشستن گیرد و سهام نخبطای دعا از چله شخ کمان

زبان فصحای زمان آیات احیان و آوان جستن سهای رحمت خداوندی

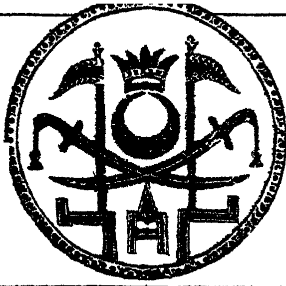
بر مفارق گدایان آستانش بال افشان و پیکان سخط الهی بیگه و گاه

از [?] کردن حاسد انش پران باد **شعر**

یا رب صل و سلم دائما ابدا علی نبیک خیر الخلق کلهم

حالا رهین منت نغمه طرازی سخن و شیفته زمزمه پردازی صبح [?]

نوشتنم که زاغ قلم بتاثیر رشید [?] اعجازش از [?]



پر طاوسی برآورده آهنگ آن دارد که ازین ویران کدهٔ دیولاخ

چون دعای مستجاب پریدن کرده بریاض لاهوت که مسکن سیر اینکان

آوازهٔ تجرد و مقر مقربان صحف تزهدست باصول رقاصی جلوه

آرا کرده لیکن من ژولیده بیان را تاب این کجا که با تنگ دلی

دوات و پریده رنگی قرطاس سر انامل را بتحریر چنین پیچیده داستان

که در درازی با عمر طویل گیتی یکسان ست بجنبش درآورم آری اگر

شؤن افعالی حضرت لایزالی بنحوی اشرف و طرزی الطف بوهم ۱۲

اندر آید یا شاهد اسمای یزدانی بحجله خانهٔ معلومات انسانی

یکباره پرده از رخ کشاید ممکن که چهرهٔ مراد در آیینهٔ جمال نمای

عقل و اندیشه جلوه‌شانه تابد و شیرین مدعا در آغوش خسرو فکر نارسایم

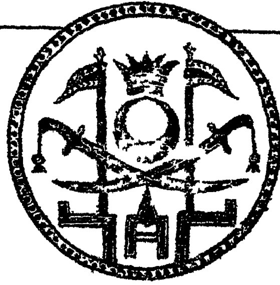
جانانه شتابد پس ملتزم آمد که وجنات فقرات مرقومه و طرائف

صحائف منظومه را بنافهٔ تعطیر مضامین مناجات و عنبر

ترویح عرض حالات چون طبلهٔ عطار لخلخه بیز و مانندهٔ مشک تتار

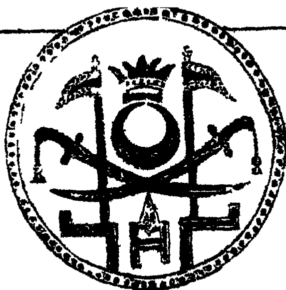
له دیولاخ یکسان بودن دیو ۱۲ بهار عجم

له طرائف چیزهای لطیف و خوش



رایحه خیر نمایم + یا رسول الله شبستان جانست از دیار هند همچو شمع
گریان آمده ام + یا رسول الله بسایه دامن رحمتت از بار عصیان
سر بگریبان + یا نبی الله داد که اجامره هواجس نفسانی رهزن کاروان
ایمانم گشته + یا نبی الله فریاد که تند باد وساوس شیطانی بساط
حق پرستی را از ساحت قلبم نوشته + به صفوت گزینی خود که سرمه معرفت
در چشم بی آبم بکش + به خاتم النبیینی خود که به تشنه کامی نرخ جرعه از حسن خاتمه ام
ببخش + بدو چنبر مشکناب که دماغ جانم را بروائح نیکوکاری معطر کن + بدو لعل
نایاب که زبان خشکم را بزلال مراحم تر + نقوش معاصی را از صحائف
اعمالم محو فرما + تا روز محشر بچشم خلایق ذلیل و رسوا نشوم + و عرف
شفاعت را بفردای قیامت برویم بگشا + که بگوشک نعیم و جنان مغرور و
نازان بروم + یا رحمة للعالمین اگر بمیرم سمانا به اطراف کشور تو + یا شفیع
المذنبین اگر خاک شوم خاک در تو + جهان بادشاها مصرع
به صدیق و به فاروق و به عثمان + به سر منزل رضای خود مرا برسان +

۱۳



عالم پناها مصرع به آن خیبرگشای شاه مردان + دنیا و عاقبتم را بخیر گردان

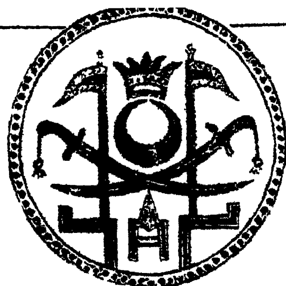
تمت

تقریظ نثر خدیو گردون سریر از منشی امیر احمد متخلص بامیر ملازم خاص بارگاه عرش نظیر

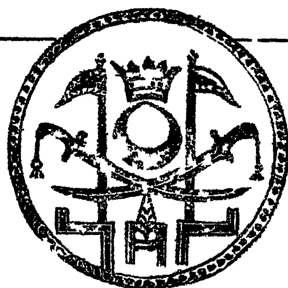
بالیدن خامشی برخویشتن بجاست که باری در حمد باری بجای رسید
و نالیدن گویائی برخود سزا که اندرین معرکه خجالت ها کشید +
عجز را ناز بر ناز که دامن مقصود بدست آورد + و حوصله با ندامت دمساز
که درین راه کاری نکرد + بصارت از مشاهدهٔ نیرنگ قدرتش آئینه دار
حیرت + بصیرت بادراک شئون صنعتش همه تن عبرت + غزال هوشش
در بادیهٔ شوق ادراکش گم کرده رم + گردن توسن خرد در عرصهٔ ذوق
دریافتش بر پای ندامت خم + هوای که درین چمن می وزد شمیم عجز
بر دوشش ست + و نوای که ازین انجمن می خیزد ترانهٔ تقصیر در آغوشش +
اینجا اعتراف نارسائیها عین رسائی ست + و اقرار ناشناسائیها
همه شناسائی + جگر لاله از آتش شوقش داغدار + و طرهٔ سنبل بهوای ذوقش

۱۴

باریابی

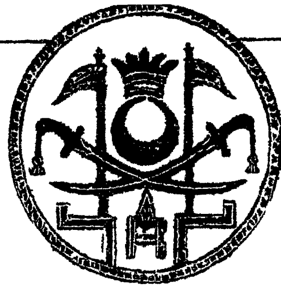


با پریشانی همکنار آتش گل در چمن برافروخته او و سینهٔ سوسن
در گلشن سوخته او چمن آرای که بهار را از موج نکهت گل کمند بدوش ساخت
تا دیوانه مشربان وادی محبت را سلسلهٔ جوش وحشت بدست آید
و هوا را با ابر بهاری هم آغوش فرمود تا نامیه را در آفرینش گل و
ریحان قوت افزاید و ولولهٔ تحریر حمد یزدان از پخته کاران خیالست
خام و حوصلهٔ تقریر ثنای ایزد از کامل عیاران سودای است ناتمام
گوهر شاهوار ذات محمدی پروردهٔ آغوش صدف رحمت
اوست و لعل گرانبهای نفس نفیس احمدی تربیت یافتهٔ
کان معدن مکرمت او زهی در یگانه با آب و تاب که بعکس اندازیش
عرش و کرسی روشنائی گرفت و خهی لعل درخشان رشک آفتاب
که ساحت افلاک و سطح خاک از و ضیا و بها پذیرفت مثمن هشت بهشت
نتیجهٔ ظهور اوست و مسدس شش جهت تجلیگدهٔ نور او و مخمس حواس خمسه
بیمن ذاتش موزون و رباعی عناصر اربعه از فیض صفاتش



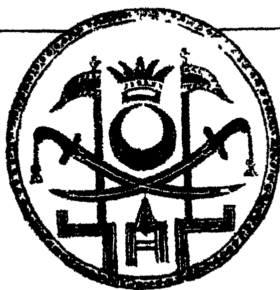
بحسن قبول مقرون بثلث مواليد ثلاثه از پرتو وجودش پیرایه
هستی پوشیده و ثنای کونین تمهید شهودش از کلک قدرت
چکیده ذاتش معمای وحدت ست و صفاتش لغز کثرت
نورش مطلع قصیده نبوت و ظهورش مقطع قطعه رسالت شعر
در نظم وجود همه پیغمبر مرسل چون قافیه در آخر و ملحوظ در اول
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد
مخفی مباد که از سالهای دراز بباطن فیض مواطن خاطر همایون 16
خسرو ذیجاه خدیو عالم پناه حکمران ملک صورت و معنی
نظام بخش ولایت ظهور و خفا فرمان فرمای ممالک ارواح
و ابدان فروزنده شمع ایقان و ایمان صاحب خلق محمدی
تابع شرع احمدی نونهار جلال نوبهار جمال نیر سپهر علم
گوهر محیط حلم معلی القاب عالی جناب حاجی حرمین شریفین
نواب محمد کلب علیخان بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلیسیه

شهریار



شهریار معدلت دستور والی مملکت شهر مصطفی آباد عرف رامپور خلد الله
ملکه شوق وصول سعادت وشرف تقدیم مناسک حج بیت الله وطواف
کعبه حرمت پناه وزیارت روضه مقدسه حبیب خدا اشرف الانبیا
علیه وعلی آله وصحبه التحیة والثنا در جوش ونفس مقدس حضرت اقدس
در فکر تهیه این سفر مبارک پابپا بهادوش بدوش بود اما بسبب موانع
گوناگون وعوایق بوقلمون که اهم آن نظم ونسق مملکت وانتظام
دارائی سلطنت باشد این عزم از قوه بفعل نمیرسید وآنچه قضا
از خاصه بظهور نمیکشید تا آخر سال یکهزار و دوصد وهشتاد
ونه هجری عنان ضبط از دست اختیار رها گردید وشوق زیارت
خاطر دریا مقاطر خدیو کیهان را بتهیه پیشتر گردانید تا بتاریخ نهم ماه
مبارک رمضان علم عزیمت برافراشته وطرح نهضت انداخته
وچون کیفیت فریفتگی با ذات مظهر علت غائی وجود کون و مکان آن
خمیر مایه آفرینش حضرت سلطان بوده است بهمان زمان بسبب قرب سفر

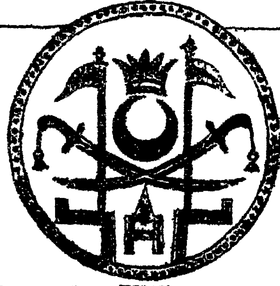
۱۷



غایت علوی شوق و نهایت هجوم ذوق آتش محبت زبانه کشید
و از کلک انجم سلک نثری شوق انگیز بتراوش رسید که اشعهٔ
بارقهٔ عبارت دلفروزش در فضای لامکان تابید و دبیر فلک
بشنیدن این معجز نگاری که اتفاق تحریرش بکمال تعجیل در زمانهٔ قلیل
افتاد دست از عهدهٔ خود کشید الحق گلشن تازه بهار اعجاز بر صفحات
قرطاس دمیده و نوآیین نگارستان معجز طراز جلوه آرای سطور گردیده
فقراتش با سلسلهٔ انوار تجلیات هم پیوند است چه چشم بینش ملکوتیان
ازان جلا نه پذیرد و عبارتش برای اوشحه کردن حوران جنان محو رشک نشست
چگونه در مردمک دیدهٔ روحانیان جا نگیرد و خال مشکین پردگیان
پردهٔ غیب با هر نقطه اش دل آویخته و زلف عنبرین حوریان جنان
با هر سطرش طرح اتحاد ریخته هر لفظش منظور نظر قبول یزدانی است
و هر نکته اش مرغوب طبع اقدس محبوب سبحانی حصول دولت
غیر مترقبه طی مواقف جلیلهٔ حرمین شریفین با کوکبهٔ ابهت و شوکت

۱۸

له اوشحه جمع وشاح بالضم والکسر بمعنی حمیل از منتهی الارب ۱۲



خسروانه بقبول این نُزُل[له] گرانمایه دلیلی روشن ست، و در حرم محترم

مرقد انور سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة صدای بلند خواندن این

خسرو بلند اقبال در مجمع کثیر عرب و عجم و جم غفیر زائران حرم محترم

و هم آهنگی احسنت و آفرین مجلسیان آن بارگاه، با صداهای نهانی

تحسین کروبیان تهلیل خوان آن درگاه جلالت دستگاه، بر پذیرائی

و اجابت این نثر بدیع ضیا جلوه حجتی مبرهن، در کتابخانه رسالت پناهی

۱۹

رسیدن و مزین بمهر خاص گردیدن این کتاب مستطاب مسمی

به قندیل حرم از التمسه شیخ حرم محترم که پردازش بعینه در ذیل این تقریظ

برداشته میشود پیداست، و از عبارت مضمون رسید مرقومه داروغه

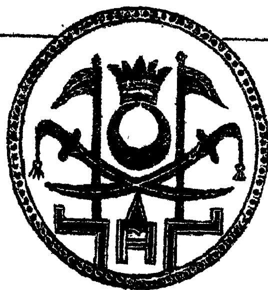
کتابخانه ملفوفه عرضه شیخ حرم علو رتبه این نثر عالی هویدا، آری حجی یاره نسبت

بزلال محبت سید ابرار و آل و اصحابش لبریز، و گل زمینی ست لاله و

ریحان ولای مصطفوی خیز، باش ای امیر نادان مگر ترا طبع

از اعتدال در افتاده ست که لب بنکر و حوصله مدحت این نثر و این ثنا در افتاده

له نزل بالضم ضیافت و مهمانی
آنچه پیش مهمانان گذارند از تعینات

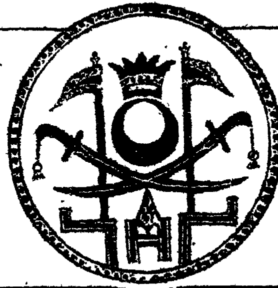


بجای که شهسواران عرصهٔ بلاغت سحبانی درمانده اند و معرکه آرایان
سخن سپرها افکنده اند ترا یارای آن کجاست که از عهدهٔ اشعار
برآئی و نقاب از عارض مدعا کشائی اینکه حرفی چند از خامه تحریر
و گلی چند از سرزمین طبع برانگیختی همه از فیض تربیت آقای نعمت بود
که خامهات بتحریر این تقریظ مبادرت نمود اکنون از در انفسی باز آ
وزبان بدعا بگشا الهی پیشکش نفائس شریفه تحیت و ثنای شهریار
قندیل حرم آرا در جناب رسالت مآب سلطان انبیا علیه الاف التحیة
والثنا مقبول بوده ازان بارگاه قدسی جلوه گاه رنگارنگ تأییدات
فرخ فالی بذات همایونش برساد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

نقل عریضهٔ شیخ الحرم و محافظ مدینهٔ منوره السید محمد خالد پاشا که بزبان ترکی است

دولتلو فخامتلو افندم حضرتلری

قندیل حرم نام بر قطعهٔ مذهب کتاب شریف روضهٔ مطهرهٔ جناب رسالتپناهی
کتبخانهٔ عالیسنه وضع اولنمق اوزره گوندرلمش اولدیغندن کتاب شریف مذکور



روضهٔ مطهره مهرلیه تمهیر ایتدیریلوب کتب خانهٔ مخصوصه سنه وضع ایدیرلمش

داولبابده خزینهٔ جلیلهٔ مشار الیهادن تنظیم اولنان برقطعه علم و خبر لفاً

تقدیم قلنمش اولمغله اولبابده و هر حالده امر و فرمان حضرت من له الامرکدر



فی ۱۸ ذی القعده سنه ۸۹

ترجمه صاحب دولت و ذی فخامت حضرت صاحبم کتاب مذهبی

که نام آن قندیل حرم ست برای ادخالش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهرهٔ جناب

رسالت پناهی ارسال فرموده بودند رسید و کتاب شریف مذکور

بمهر روضهٔ مطهره مختوم شده در کتب خانهٔ خاص مشمول گردید لهذا رسیدی

که از خزانهٔ جلیلهٔ حضرت نبوی تحریر شد ملفوف این عرضه پیشکش عالی نموده ام

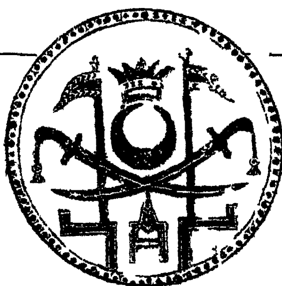
درین باب و در هر حال امر و فرمان حضرت والی الامرست



نقل رسید

هندستانده کائن دار الریاسه مصطفی آباد عرف رامپور حکمدار عالی

دولتلو فخامتلو نواب محمد علیخان بهادر حضرتلرینک انوار روحانیت



مقدسه حضرت رسالت پناهیدن استشفاع واستمدادی متضمن تصنیفه

موفق بیورله‌جقلری قندیل حرم نام ضیا رنما میله موصوف بر کتاب

مذهب مجله شریفه‌یی برای زیارت جناب فخر رسالت بوجوار آسمانه

تشریف‌قلرنده حضور مرحمت نشور حضرت سلطان انبیاده کمال خشوع وابتهال

ایله تلاوت بیورد قلرنده تیمناً وتوسلاً روضهٔ مطهره کتبخانهٔ عالیسنه

وضع اولنمق اوزره حرم شریف حضرت نبوی مشیخت جلیله‌سی جانب الاسنیه

کوندرلمش ومجلهٔ نفیسهٔ مذکوره اوتورمش صحیفه‌یی مشتمل بولنمش اولدیغندن

خزینهٔ نبویده محفوظ دفتر مخصوصه قید واملا اولنه‌رق مهر مخصوص ایله

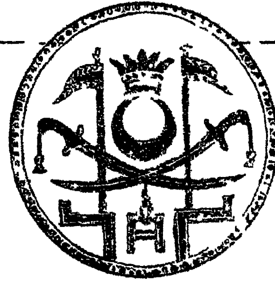
تمهیر اولنمش اولدیغنی مبین اصولنه توفیقاً اشبو علم وخبر مشار الیه

حضرتلرینک خزینه دارلری عزتلو علی اصغر خان طرفنه اعطا قلندی


فی ١٧ ذی القعدة الشریفه سنه ١٣١٩ هجری


ترجمه چون صاحب دولت وذی فخامت حکمدار عالی وقار دار الریاسه

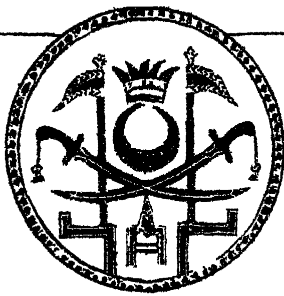
مصطفی آباد معروف رامپور که در هندوستان واقع است جناب نواب



۲۳

محمد علیخان بهادر دام اقباله به نیت استشفاع و استمداد از انوار روضهٔ منوره
مقدسه جناب رسالت پناهی صلعم کتاب مذهّب که نام آن قندیل حرم
ضیا توام است تصنیف فرموده برای زیارت فخر رسالت باین جوار
اشرف رسیده شرف حاصل کردند و بحضور رحمت نشور حضرت
سلطان الانبیا بکمال خشوع و ابتهال تلاوت نموده تیمناً و توسلاً برای
شمولش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهره ارسال فرمودند لهذا این جلد نفیس مذکوره
محتوی بر سی و پنج صحیفه است در دفتر خاص خزانهٔ نبوی مندرج ساخته
بعد ختمش بمهر مخصوص حسب ضابطهٔ قانون رسیدش بخدمت
نواب صاحب محتشم الیه یعنی صاحبزاده معزز و مکرم علی اصغر خان صاحب حسب داده شد
محرره هفتدهم شهر ذی قعده سنه ۱۲۸۹ ه

مخفی مباد که نام همایون حضرت خدیو عالم پناه نواب محمد کلب علیخان بهادر بوده است
در این کتابت که از حرم شریف رسیده است نواب محمد علیخان بهادر مرقوم آمده



خاتمة الطبع هزاران هزار شکر شیرازه بند اوراق زمین و آسمان ناظم
حقیقی مجموعهٔ کن فکان که این لب لباب منشآت اولین و آخرین سرمایهٔ نازش اساتذهٔ
پیشین و پسین یعنی شرع عظیم و مکرم مسمی به قندیل حرم ریختهٔ کلک انجم سلک عالیحضرت
سپهر منزلت دولت انتساب قدر قدرت رحمت اعم آفریدگار سایهٔ اتم پروردگار
حاجی الحرمین الشریفین شهنشاه خافقین دریای جود و سخا رای بهادر جناب نواب
محمد کلب علیخان صاحب بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلشیه والی دار الریاست مصطفی آباد
عرف رامپور ادام الله ملکهم و اقبالهم الی یوم النشور بتصحیح و تحشیهٔ ملازم خاص و ۲۴
بندهٔ با اختصاص بارگاه عرش سریر منشی امیر احمد متخلص به امیر باهتمام عاصی محمد حسین
صانه الله عن کل شین بدار الریاست موصوف در مطبع رئیس المطابع در سال یکهزار
و دوصد و نود هجری نبوی بماه صفر المظفر مطبوع گردید و اشعهٔ فیضش ارباب
بصیرت و بصر نور و بخشید الهی تا خاک آستانهٔ حرمین شریفین سرمهٔ دیدهٔ ارباب
ایمان و ضیای خاطر اصحاب ایقان ست انوار تجلیات این شاهد بی نظیر
نور افزای چشم صغیر و کبیر باد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد